مادر و مادری در قرآن

فرشته محیطی

مادر کسی است که غیر از آدم(ع) همه انسان‌ها و بنی بشر در شکم او پرورش یافته و از او زاده شده و می‌شوند. بنابراین، اگر «رحم» مادر را برداریم، می‌توان گفت که نسل بشری باقی نمی‌ماند. از همین رو «امّ» اصل و ریشه و اساس زندگی و زایش انسانی است.

در قرآن، «والدین» یعنی پدر و مادر از چنان جایگاه بلند و رفیع برخوردارند که پس از حکم عبودیت خدا بر حکم احسان بر آنان تاکید می‌شود تا جایی که قطع «رحم» و گرفتار شدن به «عاق والدین» بزرگ‌ترین مصیبت فرزندان خواهد بود که راهی برای رهایی و نجات جز به آمرزش آنان نیست؛ زیرا هیچ حق‌الناسی بزرگ‌تر از حق والدین در پیشگاه خدا نیست.

خدا در قرآن به موضوع پدر و مادر خصوصا مادر و مادری توجه خاصی کرده است؛ زیرا راه نجات آدمی و کسب موفقیت‌های بزرگ در فهم جایگاه والدین به‌ویژه مادر و تعظیم و تکریم آنان و ادای حقوق ایشان است. در نوشتار حاضر این موضوع واکاوی شده است.

***

احترام به مادر؛ یک اصل اساسی

بر اساس تعالیم قرآن، حرمت مادر و احترام حریم او بر فرزند واجب است و ترک آن حرام. بنابراین، هر گونه بی‌حرمتی نسبت به مادر و کوتاهی در رعایت حقوقش گناهی بزرگ است که نیازمند توبه و پذیرش آن از سوی خدا است. (اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)

همچنین در راستای احترام و مراعات حقوقش لازم است تا از هر گونه تحمیل خواسته در مقام جباریت و شقاوت پرهیز کند؛ زیرا برخی از فرزندان وقتی به کمال بلوغ می‌رسند و در قدرت و ثروت جایگاهی پیدا می‌کنند و حاکمیت می‌یابند، ممکن است توهم کنند که مالک همه از جمله والدین هستند.

این حالت زمانی که والدین به پیری و کهنسالی پا می‌گذارند، بیشتر خود را نشان می‌دهد.

از نظر قرآن، فرزندان باید در همه احوالات نسبت به والدین خویش نیکوکار و دریادل باشند و هیچ چیزی آنان را به تلاطم نیندازد و از احترام به والدین خارج نسازد(مریم، آیات ۳۱ و ۳۲) همانند زمانی که مادر بال‌های حمایت خود را چون مرغ مادر می‌گشود، فرزند نیز باید این‌گونه «بال‌های رحمت خود را باز کند و پاداش عمل مادر را به نمایش گذارد؛ زیرا اگر این‌گونه نکند، ظلم کرده است؛ در حالی که فرزندان باید فراتر از مقابله به مثل، به احسان و اکرام بپردازند تا جزو مصادیق صالحین باشند. (اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)

از نگاه قرآن، احسان به مادر و مراعات حقوقش در چارچوب عرف پسندیده اجتماعی در همه احوال واجب است، تا جایی که اگر مادر، فرزند را به کفر و شرک دعوت کند، نباید هیچ تغییری در رفتار او نسبت به مادر ایجاد شود. اگر مادر به انواع روش‌ها و فشارهای گوناگون بخواهد او را به شرک کشاند، او باید به شرک و کفر تن ندهد، اما نمی‌تواند ترک احسان در امور دنیوی و اطاعت در این امور یا کم‌کاری و کوتاهی در امر خدمت به مادر داشته باشد.

احترام به والدین در همه زمان‌ها یک اصل اساسی است، اما وقتی فرزندان به جایگاه مهم علمی و اجتماعی رسیده و امتیازاتی پیدا می‌کنند نباید نسبت به والدین کوتاهی کنند و آنان را دون شأن خود و شخصیت اجتماعی خود بپندارند، بلکه لازم است تا در اوج قدرت و ثروت و مکانت علمی و اجتماعی، از عرش قدرت و ثروت فرود آیند و آنان را در جایگاه بلند و رفیع خویش و بالای سر خود قرار دهند و این‌گونه حق فرزندی را به‌جا آورند؛ چنان‌که حضرت یوسف(ع) این‌گونه با والدین خود عمل کرد.(یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰) اگر کسی بخواهد کمترین کوتاهی در امر حقوق والدین خصوصا مادر داشته و کوچک‌ترین بی‌احترامی نسبت به آنان کرده و اهانت و آزاری به ایشان برساند و برخلاف سخن کریمانه با آنان سخن گوید، باید خود را برای عذاب بزرگ آماده کند و اگر توبه کند، زمانی توبه‌اش پذیرفته می‌شود که نه تنها نیت صادق داشته باشد، بلکه برای اصلاح خطای خویش بکوشد و صلاح و اصلاح را پیشه کند و جبران مافات نماید تا توبه‌اش پذیرفته شود و خدا از گناهش بگذرد. (اسراء، آیات ۲۳ تا ۲۵)

قبولی اعمال در گرو نماز و احسان به والدین

احسان از ریشه «حسن» به معنای نیکی و نیکوکاری است که جنبه زیباشناختی آن بسیار قوی‌تر است؛ یعنی شخص به گونه‌ای عمل کند که او را جزو محسنین و نیکوکاران شمارند و بتواند زیبایی‌های گفتاری و رفتاری را در اوج کمال و تناسب به نمایش گذارد.

این رفتار چنان باید کامل و تمام باشد که همه، آن را پسندیده و نیک بدانند و کمترین نقص و عیب در آن نیابند.

از نظر قرآن، رفتار فرزند نسبت به مادر باید این‌گونه باشد؛ زیرا احسان نسبت به مادر واجب(نساء، آیه ۳۶؛ انعام، آیه ۱۵۱؛ اسراء، آیه ۲۳) است و خدا پس از حکم به وجوب عبودیت خویش، احسان را مطرح می‌کند که خود بیانگر وجوب آن است.

یکی از مهم‌ترین سفارش‌های الهی به انسان‌ها آن است که به والدین احسان کرده و به نیکی با آنان تعامل داشته باشند.(عنکبوت، آیه ۸؛ لقمان، آیه ۱۴؛ احقاف، آیه ۱۵)

این امر چنان اهمیت دارد که بر اساس گزارش‌های قرآنی، یکی از مفاد عهد و میثاق الهی در کتب آسمانی با مؤمنان پس از وجوب عبودیت، احسان به والدین است (بقره، آیه ۸۳)؛ این احسان به والدین مقدم بر احسان به دیگران است؛ زیرا اولویت‌ها را باید در نظر گرفت که اولویت نخست والدین سپس ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان است. (همان؛ نساء، آیه ۳۶)

بر اساس تعالیم قرآن، مادر مستحق احسان بیشتر نسبت به پدر است؛ زیرا این مادر است که سختی‌های بارداری و دوره شیردهی دوساله را تحمل می‌کند.(لقمان، آیه ۱۴؛ احقاف، آیه ۱۵) پس باید گفت که احسان به مادر به یک معنا پاسخی به احسان مادر است که در یک کلمه، مقابله به مثل و از قبیل عدالت مثلی و تقابلی است؛ زیرا این عقل فطری است که می‌گوید: هل جزاء الاحسان الا الاحسان؛ پاداش نیکی جز نیکی نیست.(الرحمن، آیه ۶۰)

به سخن دیگر، کسی که به مادرش احسان می‌کند، احسان مادرش را پاسخ داده است و این چنین شکرگزار حقیقی نعمت و احسانی است که مادرش در کودکی به او کرده است.(لقمان، آیه ۱۴)

البته خدا به سبب همین نگرش و رفتار سپاس گونه که نسبت به مادر انجام می‌دهد، او را به بهترین شکل می‌پذیرد؛ زیرا چنین رفتاری شاکله شخصیتی او را چنان می‌سازد که در مقام شاکرین الهی قرار می‌دهد. (همان)

ارزش احسان به والدین به ویژه مادری که سختی‌های زیادی را تحمل کرده چنان است که تمام اعمال نیک انسان به درگاه خدا با پذیرش احسان به والدین و مادر، مورد پذیرش قرار می‌گیرد(احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶)؛ یعنی همان گونه که با پذیرش نماز دیگر اعمال انسانی مقبول درگاه الهی می‌شود، با پذیرش احسان به والدین از سوی خدا، دیگر اعمال نیک شخص نیز مورد پذیرش خدا قرار می‌گیرد؛ پس اگر کسی بخواهد اعمال نیک او مقبول خدا شود، کاری کند که با احسان به والدین، عمل احسانی او نسبت به والدین پذیرفته شود تا دیگر اعمالش نیز مقبول درگاه خدا شود. (همان)

بنابراین، از شاخص‌های قبولی اعمال نیک، نماز و احسان به والدین است؛ پس هر گاه از سوی خدا یکی از دو عمل انسانی یعنی نماز یا احسان به والدین پذیرفته شود، بقیه اعمال نیکش پذیرفته می‌شود(همان)؛ زیرا از نظر قرآن، خدا وقتی به اعمال نیک انسان نگاه می‌کند، می‌نگرد تا در میان اعمالش نیکوترین را پیدا کند که نماز و احسان به والدین است؛ پس وقتی هر یک از این دو عملش را بپذیرد، بقیه اعمالش را بر اساس همین می‌پذیرد و قیمت و ارزشگذاری می‌کند: نتقبل عنهم احسن ما عملوا.(همان)

شگفت‌تر از این حقیقت، آنکه از نظر قرآن، احسان به والدین اگر به عنوان نیکوترین عمل شخص مورد پذیرش و قبولی قرار گیرد، خدا حتی از همه کارهای زشت او نیز به همین سبب می‌گذرد تا جایی که او را به خاطر قبولی اعمال و گذشت از زشتی‌هایش به دنبال قبولی احسان به والدین، به بهشت می‌رساند. (همان)

همچنین احسان به والدین، زمینه‌ساز جلب محبت الهی می‌شود و انسان را از خیال‌بافی و فخرفروشی رها می‌سازد. (نساء، آیه ۳۴)

از نگاه قرآن، احسان به مادر و مراعات حقوقش در چارچوب عرف پسندیده اجتماعی در همه احوال واجب است تا جایی که اگر مادر، فرزند را به کفر و شرک دعوت کند، نباید هیچ تغییری در رفتار او نسبت به مادر ایجاد شود.(همان) از همین رو از مهم‌ترین شروط در ازدواج این است که انسان طیب مؤمن، دنبال همسر طیب مؤمن باشد؛ زیرا همسر زیبای خبیث و پلید آثاری در زندگی دارد که از جمله آنها گمراهی، اذیت و آزارهای جنسی و غیر جنسی و تباهی فرزندان است؛ زیرا اخلاق والدین به‌ویژه مادر از جهت پاکی و ناپاکی بر فرزند تاثیرگذار است و نسل بعدی متاثر از آن می‌شود.(مریم، آیات ۲۷ و ۲۸)

والدین به‌ویژه مادر همواره دل‌نگران فرزند است و عاطفه مادری در او چنان قوی است که کوچک‌ترین ناراحتی فرزند را نمی‌تواند تحمل کند، چه رسد که او را به‌ویژه هنگام شیردهی در دامن خویش نبیند؛ زیرا فرزند مایه چشم‌روشنی و سرور مادر است. (قصص، آیات ۷ و ۱۳؛ طه، آیه ۲۰؛ فرقان، آیه ۷۴) از همین رو خدا حکم کرده که دورانی خاص برای مادر است و هیچ‌کس حق ندارد حق مادری را از او بگیرد. (بقره، آیه ۲۳۳؛ طلاق، آیه ۶)

تواضع و سپاسگزاری نسبت به مادر

از نگاه قرآن، بر فرزند است تا نسبت به والدین به ویژه مادر تواضع و فروتنی همراه با شفقت و دلسوزی داشته باشد(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴) و به‌اشکال گوناگون از والدین خصوصا مادر تشکر کند؛ زیرا مادر در ایام بارداری و شیردهی سختی بسیاری را تحمل می‌کند که تحمل آن برای غیر مادر سخت است؛ زیرا این عاطفه مادری که خدا در مادر گذاشته است امکان تحمل این همه سختی‌ها را به او می‌دهد. (لقمان، آیه ۱۴)

البته کسانی در این امر به تمام و کمال عمل می‌کنند که به خدا و قیامت و حسابرسی او ایمان دارند(همان)؛ زیرا کسی که به خدا و آخرت و حسابرسی ایمان ندارد، به خودش ظلم می‌کند، چه رسد به والدین یا دیگران.

یکی از مصادیق شکرگزاری و احسان این است که انسان برای والدین خویش دعا و استغفار و طلب رحمت کند.(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)

البته والدین نیز باید دنبال این باشند که فرزندان صالح پرورش دهند و این‌چنین، شکرگزار نعمت فرزندداری باشند که خدا به آنان داده است؛ هر گونه رفتاری ضد این امر به معنای ناسپاسی و در نهایت کفر و کفران است که روز قیامت نیز از آن‌گریزان خواهد بود.(احقاف، آیه ۱۷) عدم تربیت فرزندانی صالح به معنای تضییع حقوق فرزندی است. (بقره، آیه ۲۳۳)

یکی از مهم‌ترین سفارش‌های الهی به انسان‌ها آن است که به والدین احسان کرده و به نیکی با آنان تعامل داشته باشند. این امر چنان اهمیت دارد که بر اساس گزارش‌های قرآنی یکی از مفاد عهد و میثاق الهی در کتب آسمانی با مؤمنان پس از وجوب عبودیت، احسان به والدین است این احسان به والدین مقدم بر احسان به دیگران است.

وقتی پدر و مادر در این سطح از جایگاه، در مقام استغاثه به درگاه خدا خواسته‌ای درباره فرزند داشته باشند، خدا استغاثه آنان را می‌شنود و به فریاد آنان می‌رسد و دعایشان را اجابت می‌کند و فرزندشان را نجات می‌دهد.(احقاف، آیه ۱۷)

باید توجه داشت که خدا به سبب مقام مادر برای او ارزشی خاص قائل است؛ زیرا رنج بارداری و شیردهی برعهده اوست و مادر در این دوران گاه تا پای مرگ می‌رود و بازمی‌گردد؛ زیرا درد زایمان خود احتضاری برای مادر است.

ضعف بدنی مادر از یک‌سو و سنگینی بارداری از سوی دیگر، امر را برای مادر بس دشوار می‌کند؛ اما عاطفه مادری که خدا در فطرت او گذاشته به وی کمک می‌کند که همه این رنج‌ها را تحمل کند، حتی مادر با کوچک‌ترین احساس خطر نسبت به فرزند خواه در رحم یا خارج آن به اضطراب می‌افتد و پریشان‌خاطر و دل‌نگران برای فرزندش می‌شود.(قصص، آیه ۱۰)

بنابراین باید توجه داشت که همه این امور موجب می‌شود تا جایگاه مادر در پیشگاه خدا به گونه‌ای باشد که استغاثه‌اش را پاسخ دهد و دعایش را اجابت کند. (احقاف، آیه ۱۷)

البته از نظر قرآن، شرط اجابت دعا و استغاثه این است که والدین مؤمن باشند و به وعده الهی ایمان داشته باشند.(همان) از همین رو از مهم‌ترین شروط در ازدواج این است که انسان طیب مؤمن، دنبال همسر طیب مؤمن باشد؛ زیرا همسر زیبای خبیث و پلید آثاری در زندگی دارد که از جمله آنها گمراهی، اذیت و آزارهای جنسی و غیر جنسی و تباهی فرزندان است؛ زیرا اخلاق والدین به‌ویژه مادر از جهت پاکی و ناپاکی بر فرزند تاثیرگذار است و نسل بعدی متاثر از آن می‌شود.(مریم، آیات ۲۷ و ۲۸)

والدین به‌ویژه مادر همواره دل‌نگران فرزند است و عاطفه مادری در او چنان قوی است که کوچک‌ترین ناراحتی فرزند را نمی‌تواند تحمل کند، چه رسد که او را به‌ویژه هنگام شیردهی در دامن خویش نبینند؛ زیرا فرزند مایه چشم‌روشنی و سرور مادر است. (قصص، آیات ۷ و ۱۳؛ طه، آیه ۲۰؛ فرقان، آیه ۷۴) از همین رو خدا حکم کرده که دورانی خاص برای مادر است و هیچ‌کس حق ندارد حق مادری را از او بگیرد. (بقره، آیه ۲۳۳؛ طلاق، آیه ۶)

تواضع و سپاسگزاری نسبت به مادر

از نگاه قرآن، بر فرزند است تا نسبت به والدین به ویژه مادر تواضع و فروتنی همراه با شفقت و دلسوزی داشته باشد(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴) و به‌اشکال گوناگون از والدین خصوصا مادر تشکر کند؛ زیرا مادر در ایام بارداری و شیردهی سختی بسیاری را تحمل می‌کند که تحمل آن برای غیر مادر سخت است؛ زیرا این عاطفه مادری که خدا در مادر گذاشته است امکان تحمل این همه سختی‌ها را به او می‌دهد. (لقمان، آیه ۱۴)

البته کسانی در این امر به تمام و کمال عمل می‌کنند که به خدا و قیامت و حسابرسی او ایمان دارند(همان)؛ زیرا کسی که به خدا و آخرت و حسابرسی ایمان ندارد، به خودش ظلم می‌کند، چه رسد به والدین یا دیگران.

یکی از مصادیق شکرگزاری و احسان این است که انسان برای والدین خویش دعا و استغفار و طلب رحمت کند.(اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴)

البته والدین نیز باید دنبال این باشند که فرزندان صالح پرورش دهند و این‌چنین، شکرگزار نعمت فرزندداری باشند که خدا به آنان داده است؛ هر گونه رفتاری ضد این امر به معنای ناسپاسی و در نهایت کفر و کفران است که روز قیامت نیز از آن‌گریزان خواهد بود.(احقاف، آیه ۱۷) عدم تربیت فرزندانی صالح به معنای تضییع حقوق فرزندی است. (بقره، آیه ۲۳۳)

بنابراین بر والدین است تا فرزندانی بر اساس اصول اخلاقی و ایمانی و اعمال صالح پرورش دهند.(نساء، آیه ۹؛ نور، آیات ۵۸ و ۵۹) والدین با ایمان، با تمام وجود دل‌نگران و دلواپس تربیت ایمانی فرزند خویش هستند(احقاف، آیه ۱۷) و این‌گونه شکر عملی نعمت فرزند را به جا می‌آورند. (احقاف، آیه ۱۵)

شاخص‌های قبولی اعمال نیک، نماز و احسان به والدین است؛ پس هر گاه از سوی خدا یکی از دو عمل انسانی یعنی نماز یا احسان به والدین پذیرفته شود، بقیه اعمال نیکش پذیرفته می‌شود زیرا از نظر قرآن، خدا وقتی به اعمال نیک انسان نگاه می‌کند، می‌نگرد تا در میان اعمالش نیکوترین را پیدا کند که نماز و احسان به والدین است؛ پس وقتی هر یک از این دو عملش را بپذیرد، بقیه اعمالش را بر اساس همین می‌پذیرد و قیمت و ارزشگذاری می‌کند.

کسی که به مادرش احسان می‌کند، احسان مادرش را پاسخ داده است و این چنین شکرگزار حقیقی نعمت و احسانی است که مادرش در کودکی به او کرده است.

ارزش زبان و خاموشی در اسلام

زبان یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است. بی‌گمان هر کسی در این آیات انفسی و آفاقی الهی توجه کند، هر دم معجزه‌ای در خود می‌بیند که ایمان وی را به خدا و فلسفه آفرینش تقویت می‌کند. زبان یکی از معجزات الهی است که هر دم با آن در تماس هستیم ولی چون غافل از تذکرات الهی می‌باشیم، هرگز از این معجزات بهره‌ای نمی‌بریم و ایمان ما افزایش نمی‌یابد و عبودیت ما تقویت نمی‌شود.

خداوند زبان را نعمتی بزرگ برای بشر برشمرده است که با آن قدرت بیان آدمی تحقق می‌یابد و زمینه برای خلافت و ربوبیت آدمی فراهم می‌شود. همین ارزش زبان است که آن را در جایگاه رفیعی نشانده است. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: اللسان میزان الانسان؛ زبان وسیله سنجش انسان است.(غررالحکم، ص۴۶) به این معنا که اگر بخواهیم ارزش انسانی را بسنجیم باید به سخنان وی توجه کنیم، زیرا سخنان وی نشان می‌دهد که از نظر شخصیت تا چه‌اندازه در مسیر کمالی رشد داشته و در کدام مقام عالی انسانی نشسته است. از آن‌جا که عقل هر کسی میزان ارزش انسانی وی را مشخص می‌کند می‌توان از طریق سخن گفتن دریافت که این شخص تا چه‌اندازه از عقل بهره برده است و چه مقدار توانسته است از خردمندی خود سود برده و رشد کرده و در زندگی از آن استفاده کند. کسی که عقلش کامل شود سخنش اندک گردد و به‌اصطلاح کم‌حرف می‌شود؛ زیرا «تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد». کم‌گویی و گزیده‌گویی بیانگر کمال عقل است و کسی که گزیده‌گو باشد نشان می‌دهد که تا چه اندازه از میزان انسانیت یعنی عقل بهره برده است: کلام الرجل میزان عقله، سخن مرد وسیله سنجش عقل اوست.(غررالحکم، ص۵۷۳)

ضرورت پاسبانی از زبان

با این مطالب دانسته شد که زبان و سخن تا چه اندازه ارزشمند است؛ زیرا زبان و سخن، ملاک و معیار عقل و انسانیت آدمی است. از آن‌جا که هر چیز باارزش‌تری در معرض خطر فزون‌تری است، خداوند از آدمی خواسته است تا همواره نگهبان زبان خود باشد و در پاسبانی از آن دمی کوتاهی نورزد؛ زیرا هر آنچه آدمی بر زبان می‌راند توسط نگهبانی از سوی خداوند ثبت و ضبط می‌شود و در دادگاه دادگر بدان رسیدگی شده و بازخواست می‌شود. (سوره ق، آیه ۱۸) چنان‌که میزان ارزشگذاری وی نیز همین سخنان خواهد بود. بر این اساس است که خداوند به‌صراحت به گزیده‌گویی و خوب‌گویی توجه می‌دهد و از کسانی که در مسیر ایمان و تقوا گام برمی‌دارند می‌خواهد تا به این نکته توجه کنند و از مسیر سخن درست بیرون نروند؛ زیرا از نظر قرآن، مؤمن واقعی کسی است که زبان خویش را نگه دارد و اگر به سخن درمی‌آید جز سخن راست و درست و استوار نگوید.(احزاب، آیه ۷۰)

پیامبر گرامی(ص) می‌فرماید که رهایی مؤمن در نگهداشت زبان خود است.(وسایل‌الشیعه، حر عاملی، ج ۸، ص ۵۳۳)؛ بنابراین کسی که می‌خواهد از خسران ابدی و عذاب و خشم الهی رهایی یابد باید به پاسبانی از زبان خود اقدام کند؛ زیرا بسیاری از گناهانی که خسران ابدی را به همراه دارد، برخاسته از زبان آدمی است. اگر کسی بخواهد تا سلامت در همه امور را دارا شود باید سلامت خود را در حفظ زبان بجوید، چنان‌که امیرمؤمنان(ع) بیان کرده است(الاثناعشریه، حسینی عاملی، ص ۲۱)؛ زیرا زبان موجب می‌شود که شخص سلامت دین و دنیای خود را از دست دهد؛ چرا که بسیاری از بلایایی که انسان بدان دچار می‌شود از زبان است(بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶) و بسیاری از انسان‌ها که دچار هلاکت و نیستی شده‌اند به سبب آن بوده است که زبان خود نگه نداشتند. (غررالحکم، آمدی، ص ۵۵۰)

پیامبر گرامی(ص) می‌فرماید: هر که پرحرف باشد خطایش فراوان است و هر که خطایش فراوان باشد، گناهانش بسیار است و هر که گناهانش بسیار باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است.(المحجة‌البیضاء، فیض کاشانی، ج ۵، ص ۱۹۶)

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: خردمند کسی است که زبانش را در بند کشد: العاقل من عقل لسانه(غررالحکم، ص۲۰) در این راستا لقمان به فرزندش می‌فرماید: پسرم اگر می‌پنداری که سخن گفتن نقره است، خاموشی و سکوت طلاست.(بحارالانوار، ج۷۱، ص ۲۹۷)

* سیدرضا شریفی

خداوند به‌صراحت به گزیده‌گویی و خوب‌گویی توجه می‌دهد و از کسانی که در مسیر ایمان و تقوا گام برمی‌دارند می‌خواهد تا به این نکته توجه کنند و از مسیر سخن درست بیرون نروند؛ زیرا از نظر قرآن، مؤمن واقعی کسی است که زبان خویش را نگه دارد و اگر به سخن درمی‌آید جز سخن راست و درست و استوار نگوید.

مناصب اجتماعی حق یا تکلیف؟

فرق است بین حق و تکلیف، حق یعنی استفاده و بهره؛ تکلیف یعنی وظیفه؛

اگر ما سوءاستفاده‌ها را از مناصب اجتماعی بگیریم آن‌وقت می بینیم نمی‌توانیم عنوان «حق» به آنها بدهیم، باید عنوان «تکلیف» به آنها بدهیم.

برای علی(ع) که هیچ‌گونه سوءاستفاده‌ای از خلافت نمی‌کرد، خلافت و حکومت تکلیف بود نه حق.

اگر بنا شود از تکلیف و وظیفه‌ای، استفاده‌های نامشروع بشود، هر تکلیفی را می‌شود به غلط نام «حق» رویش گذاشت.

اگر نماز خواندن- که صد درصد تکلیف است- مورد سوءاستفاده واقع شود و منبع درآمد زندگی کسی بشود.

از نظر آن شخص استفاده‌جو نماز خواندن یا امامت جماعت، حق است نه تکلیف، بزرگ‌ترین حق‌ها هم ممکن است باشد، اما حقیقت این‌طور نیست.

وقتی علیّ مرتضی(ع) را می‌بینیم حتی حاضر نیست این‌قدر از عنوان خود استفاده کند که وقتی چیزی می‌خواهد بخرد از کسی می‌خرد که او را نشناسد، مبادا به احترام مقام خلافت به او ارزان‌تر بفروشد، باید بگوییم حتی خلافت هم تکلیف است نه حق، چه تکلیفی که بالاتر از آن تکلیفی نیست! از تکلیف هم بالاتر است، ریاضت است.

در روزهای گرم می‌آمد بیرون دارالاماره و در سایه می‌نشست، مبادا مراجعه‌کننده‌ای بیاید و در آن هوای گرم به او دسترسی پیدا نکند.

این در واقع ریاضت بود، پرمشقت‌ترین تکلیف‌ها بود.

* مجموعه آثار استاد شهید مطهری (عدالت از نظر علی(ع) (بیست گفتار))
ج۲۵، صص: ۲۳۷-۲۳۶- با تلخیص و ویرایش

چراغ راه

ویژگی‌های انسان عاقل

قال الحسین(ع): «العاقل لایحدث من یخاف تکذیبه، و لایسأل من یخاف منعه، و لایثق بمن یخاف غدره، و لایرجو من لایوثق برجائه».

امام حسین(ع) فرمود: انسان عاقل با کسی که می‌ترسد او را دروغگو پندارد هم‌سخن نمی‌شود، از کسی که می‌ترسد او را رد کند درخواستی نمی‌کند، به کسی که می‌ترسد او را بفریبد تکیه نمی‌کند، و به کسی که به او اطمینان نیست امید نمی‌بندد.[1]

۱- موسوعه کلمات امام حسین(ع)، ص۸۰۳

حکایت خوبان

شاخص‌های فقر وجودی انسان

از امام حسین(ع) سؤال شد چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح نمودم در حالی که پروردگارم بالای سرم و آتش پیش رویم، مرگ جوینده‌ام، و حساب الهی فراگیرم می‌باشد. و (چنین روزی) من در گرو کردار خویشم، نه آنچه دوست دارم پیدا می‌کنم و نه آنچه نمی‌پسندم از خود می‌دانم (توان هیچ‌یک را ندارم) و همه کارم در اختیار دیگری است. اگر بخواهد عذابم می‌کند، و اگر بخواهد از من می‌گذرد. بنابراین کدام فقیری از من فقیرتر و نیازمندتر است؟![1]

۱- موسوعه کلمات امام حسین(ع)، ص۸۰۶

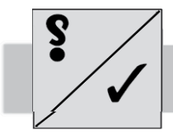

پرسش و پاسخ

اتمام حجت، لازمه عقاب بلابیان

پرسش:

راهبرد اتمام حجت و یا قبح عقاب بلابیان در قرآن کریم و سیره پیامبران(ص) و امامان(ع) چه فلسفه‌ای دارد؟

هدایت بعد از خلقت

اساساً لازمه خلقت انسان و عبث نبودن آن هدایت و ارائه طریق به سوی مقصد و غایت خلقت است خدای متعال از زبان حضرت موسی(ع) این ملازمه خلقت و هدایت را این گونه بیان می‌فرماید: قال »ربنا الذی اعطی کلی شیء خلقه ثم هدی «بگو! پروردگارم کسی است که هر چیزی را خلق کرده سپس (آنها را به سوی غایت و مقصد و کمال نهایی خود) هدایت می‌کند (طه - ۵۰) از طرفی این هدایت به سوی کمال نهایی بدین سبب است که اگر کسی از این راه تخطی کرد و بدان کفر ورزید، مشمول معاقبه گردد و روز قیامت حجتی نداشته باشد که خدایا من نمی‌دانستم و آگاهی نداشتم. از این رو خداوند به صراحت ودر قرآن کریم می‌فرماید «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» ما هیچ کس را تا قبل از ارسال رسل (وانزال کتب و اتمام حجت) معاقبه نمی‌کنیم. این مفهوم را متکلمین و فقهای ما با تعبیر قبح عقاب بلا بیان مطرح می‌کنند. همچنین در آیه دیگری خدای متعال تصریح می‌کند که راه هرگونه عذر و بهانه را برای عقاب و تعذیب انسان بسته است و انسان هیچ گونه احتجابی نمی‌تواند با خدای متعال در این زمینه داشته باشد: رسلاً مبشرین و منذرین لئلّا یکون للناس علی‌الله حجة بعدالرسل» این پیامبران مژده رسال، بشارت دهنده و هشداردهنده بودند، تا بعد از آمدن آنها، دیگر عذر و بهانه‌ای برای مردم در برابر خدا باقی نماند (نساء- ۱۶۵)

آری این راهبرد اتمام حجت برای انسان‌های صاحب اختیار و انتخابگر است که در مسیر انتخاب‌های خود با حریت تام و آگاهی کامل گام برمی‌دارند، که در این راستا ثواب و عقاب انسان معنا و مفهوم پیدا می‌کند. برای خدای حکیم و عادل این فعل قبیح است که انسان انتخابگری را بیافریند و او را بدون هدایت، روشنگری و ارائه طریق رسیدن به کمالات غایی‌اش مورد معاقبه و تعذیب قرار دهد. از این رو این راهبرد تبلیغی و هدایتگری را تمام انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام در سیره نظری و عملی خود پیاده می‌کردند.

راهبرد اتمام حجت در سیره پیامبران(ص) و ائمه(ع)

پیامبران(ص) و امامان معصوم(ع) هم با الهام از آیات قرآن و بستن هر گونه راه عذر و بهانه توسط مخاطبین، این راهبرد اتمام حجت را در سیره نظری و عملی خودشان پیاده می‌کردند. به عنوان نمونه امام حسین(ع) در نهضت کربلا یک سلسله راهبردها، شیوه‌ها و تاکتیک‌های تبلیغی داشت تا بدین وسیله مردم را از حقیقت آگاه سازد. این راهبردهای تبلیغی از یک سو هم مایه ماندگاری نهضت و مصونیت چهره آن از انحرافات و کژاندیشی‌ها بود و از طرف دیگر عاملی روحیه‌بخش در یاران حضرت و ایجاد تزلزل در انگیزه سیاه دشمنان بود و هم موجب رسوایی یا خنثی شدن تبلیغات حکومت و دستگاه امویان به حساب می‌آمد. امام حسین(ع) با این حرکت راه هرگونه عذر، بهانه، توجیه و تأویل را بر روی دشمنان بست و زمینه را برای پیوستن افراد به جبهه حق فراهم می‌ساخت و انسان‌های ناآگاه را از دشمنی با آن حضرت بر حذر می‌داشت. آری استراتژی دعوت و راهبرد اتمام حجت در مواجهه با دشمنان اسلام آنان را خلع سلاح کرده و همچنین اگر زمینه‌های جذب و بارقه‌های امید هدایت آنان فراهم باشد می‌تواند در ایجاد تزلزل در مسیر باطل و پیوستن به جبهه حق در آنان مؤثر واقع شود.

آخرین اتمام حجت امام حسین(ع)

امام حسین(ع) در یکی از آخرین اتمام حجت‌های خود می‌فرماید: آیا من پسر دختر پیامبر شما، فرزند پسر عموی او که نخستین مسلمان بود نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر خدا به شما نرسیده که فرمود: این دو تن سرور جوانان اهل بهشتند؟ اگر شما مرا دروغ‌گو می‌پندارید از کسانی چون جابربن عبدالله انصاری، ابا سعید خدری، سهل‌ابن سعد ساعدی، زید ابن ارقم، و انس ابن مالک بپرسید! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که به خونخواهی برخاسته‌اید؟ یا مالی از شما نابود کرده‌ام که تقاص می‌کنید یا زخمی بر کسی زده‌ام که قصاص می‌نمایید؟ آنان در برابر این منطق هیچ نگفتند: آن‌گاه امام فریاد زد: ای شبث ابن ربعی! ای حجاربن ابجر! ای قیس ابن اشعث! ای یزید ابن حارث! آیا ننوشتید که میوه‌های این‌جا رسیده، باغ‌ها سرسبز شده و اینک بشتاب که به سوی لشکری آماده می‌آیی؟ نه به خدا هرگز مانند مردمان دون مایه و پست،دست بیعت نمی‌سپارم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۴) این سیره از سوی پیروان آن حضرت نیز پیگیری می‌شد و عباس ابن علی، زهیر ابن قین و حبیب ابن مظاهر و... در مواضع گوناگون با دشمنان همین راهبرد اتمام حجت را به‌کار می‌بردند.

سلوک عارفانه

جمع بین علم حصولی و افاضی

آیا در اسلام تزکیه نفس راهی است به سوی معرفت؟ در اینکه قرآن می‌گوید: هر کسی که تزکیه نفس کرد، رستگار شد حرفی نیست، ولی آیا این تزکیه نفس راهی به سوی معرفت حق است یا راه معرفت فقط دلیل و برهان و استدلال یعنی همان راه حکما و فلاسفه است؟... اسلام علمی را که به آن «علم افاضی» می‌گویند، یعنی علمی که از درون می‌جوشد، قبول دارد، ضمن اینکه علم عقلی را هم قبول دارد و به سوی آن دعوت می‌کند... خداوند به موسی(ع) می‌فرماید: ما یک بنده‌ای داریم نزد او می‌روی و از او علم می‌آموزی «علّمناه من لدنا علماً»(کهف-۶۵) ما به آن بنده از نزد خودمان علم دادیم. یعنی او علمش را از یک بشر نیاموخته، از درون و باطنش علمی جوشانده‌ایم.[1]

۱- کمال انسان و انسان کامل، شهید مرتضی مطهری، بینش مطهر، ج ۳۰، ص۵۲

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir